

از سکوت و رزیدن و توقف کردن و ترک دادن و تن زدن و دعوی کردن باشد و بسیار باسین بی نقطه  
 بر وزن شهباز محب و موافق بعد قاراکویند و مـ سرو کنایه از حرف نو میدی آه نا امید باشد و وجه  
 بضم اول و کسر ثالث و سکون ثانی و نون که رابع باشد و فتح جیم ابابیل را گویند و آن مرغی باشد که چون بر زمین است  
 نتواند برخیزد و مسه بکسر اول و سکون ثانی و فتح ثالث ابریشم سفید را گویند و معرب آن و مسن است  
 و سیجه با جیم بر وزن در دیده پرنده ایست که چاک که پوسته دم خود را بر زمین زند و بعرنی صغره خوانند  
 و بعضی گویند ابابیل است هر گاه بر زمین افتاد نتواند پرواز کردن و با جیم فارسی هم گفته اند و مـ شناس  
 بفتح اول و کسر شین نقطه دار و نون بالغ کشیده و بسین بی نقطه زده کنایه از حکیم و طبیب و دانای باشد و مـ عا  
 بضم اول و سکون ثانی و عین نقطه دار بالغ کشیده و فتح زای بوزج دم و میان دم و استخوان میان دم حیوانات  
 باشد اعم از پرنده و غیر پرنده و مـ عره بازی نقطه دار بر وزن خمکه یعنی دم غازه است که بچ دم و استخوان  
 میان دم حیوانات باشد و آنرا بعرنی عیب گویند و مـ کا و بکسر ثانی معروف است و تا زیاده بزرگ را  
 نیز گویند و نظیر برادر کوچک که ناراهم گفته اند و مـ همان است و مـ گاه بر وزن سمره کوره زرگان  
 و امسکران و مسکران را گویند و کلن حمام را نیز گفته اند و مـ گرفتن کنایه از سکوت و رزیدن و توقف نمودن  
 و ترک دادن و تن زدن باشد و مـ گرفته پوستی را گویند که در وقت وباخت کردن بدبوی کند و متعفن  
 شده باشد و لقب گرفته را نیز گویند و مـ کرک بکسر ثانی و ضم ثالث معروف است و یکی از منازل قمر  
 باشد که آنرا سوله خوانند و صبح کاذب را نیز گویند و مـ بر وزن سمره محقق و مـ گاه است که کوزه یا  
 و کلن باشد و مـ لابه بضم اول یعنی غلطیدن و دم بنبایدن سکت باشد و رزیر پای صاحب و مـ پ  
 خود چه لابه یعنی مجز و فروتی است و مـ بر وزن چمن محقق و مـ است و در عربی جمع و منه است که مـ  
 باشد یعنی گوی و جایی که خاک روبرو و بنجاست و سرکین و خاکسرد و امثال آن در آن ریزند و سرکین تنها را نیز  
 گویند و نام معشوقه قل باشد و قصه نل و مـ مشهور است و نام بندری است در هند و سبتان و بکسر اول و مـ  
 یعنی من و مـ باشد چنانکه بسره گاه گویند و مـ بده مراد آن باشد که مـ بده مـ و مـ شدان بر وزن  
 قنبران یعنی دوزخ باشد و استس را نیز گویند و نام شهر سیت از توابع کرمان گویند نزدیک بان کوهی است که

معدن طلا و نقره و آهن و توپیا است و غاری دارد که پوسته صدای آب بگوش میرسد و بخاری از آن غار بر می آید  
 و با طراف آن سنگها کثیف میگردند و نو شاوری شود و منتهی بر وزن روزه فریاد کننده را گویند و منته  
 بفتح اول و سکون ثانی و نون نام شعالی است که در کتاب انوار سبیلی احوال او مذکور است و سوراخی را نیز گویند که برای دم  
 کشی و با آمدن به تور بگذارند و بستر بی سر کین ستوران را گویند که جمع کرده باشند و بجز اول یعنی روزه و شعالی  
 آمده است و گنایه از مردم عیار و محمل و فنان باشد و منته وانی با اول ابجد بر وزن پہلوانی لته دکنه چپیده  
 را گویند که در سوراخ تنه کتند تا بخار تور بیرون نرود و دم نیم سوز بجز ثانی گنایه از آه دردناک باشد و مورد  
 بفتح اول بر وزن سمور او از نرم و آهسته را گویند و نام یکی از نویشان افراسیاب است که در کشتن سیاوش  
 سعی بسیار کرد و بضم اول در عربی بی رحمت بجان کسی رفتن باشد و منته بفتح اول و ثانی آتش افروز است و آن  
 ظریفی باشد بیثبات کله اومی و آب در آن کنند و در کنار اندک آتش بنهند از سوراخهای مینی آن بخاری بر آتش وزود  
 آتش است و حخته کرده گویند از فخر عات جالینوس است و یعنی دم آهنگران هم بست و سر ما و باد و برف  
 در هم آمیخته را نیز گویند و میا بر وزن دریا لغبت رند و پازند خون را گویند و بجز بی دم خوانند و میا ط بفتح  
 اول بر وزن و طوطا نام ولایتی است مابین مصر و عدن و میدن بر وزن خمیدن یعنی لاف زدن و خود را پر باد  
 کردن و حمله آوردن باشد و یعنی بر زمین درستان نبات هم بست دم خوردن و نفس کشیدن و طلوع صبح را نیز گویند  
 و میکت بجز ثانی و سکون تحتانی بر وزن شریک یعنی زمین و بوم باشد و سکون ثانی و فتح تحتانی نام قره  
 است از فرغانی عزیزین گویند شهاب آذین عوری بر خشم کی از ملاحظه در اینجا شمشید شد

### بیان هم در دال بی لفظه بانون مشتمل بر شصت و سه لغت و کنایت

ون بفتح اول و سکون ثانی فریاد و غوغای به نشاط باشد و بنشاط روزه را نیز گویند و امر بنشاط رفتن هم است  
 و بجز بی خم سکه و شراب و روغن و امثال آنرا گویند و نان بر وزن زمان یعنی رفتن بنشاط و حسد زمان  
 باشد و بنشاط و حسد زمان بره روزه و زخم و قهر بگوش آئیده را نیز گویند و نب بضم اول و سکون  
 ثانی و بای ابجد یعنی دم است که در مقابل سر باشد و بجز بی دنب خوانند و نهال بفتح اول بر وزن چکان

مسخره را گویند و بعضی اول دم و دنباله را و بناوند بفتح اول و او بر وزن خند اخذ کو هست در نمازند را  
 مشهور بداند و بر وزن قنبر نام شهر است از بند و ستان و نام کرویویم هم هست در راه کشمیر که پیغمبر است  
 دارد و نبره بارای بی لفظه بر وزن زنگله طنبور باشد و آن سارلیست مشهور و اصل این لغت و نبره بره بود  
 چه مشابهاست تمامی بدینجه بره دارد و بکثرت استعمال و بنبره شده است و معرب آن طنبوره است و بنبره  
 یعنی دم خازه است که استخوان دم حیوانات چرند و پرند باشد و بجز بی عیب خوانند و بنک بفتح اول  
 بر وزن اردک و بی باشد دم دراز که آنرا از چوب و سفال هم سازند و باز بکران در زیر بغل گرفته نوازند و بنبره  
 بعضی اول و سکون ثانی و ثالث بواور رسیده و فتح قائم موی را گویند که از پی سر او بچینه باشند و شکل و طره و دستار را  
 نیز گفته اند و بنبره و اول کنایه از خافل کردن و فریب دادن باشد و بنبره که در طریقی باشد که در  
 کوه سفند در میان آن برشته کنند و نوعی از سحر و جادوی هم هست و آن چنان باشد که ساحران بنام شخصی سوزن بسیار  
 بردنند که سفند بخلائند و افسونی خوانند و آنرا در قبر کهنه بیاورند و چسب را می در زیر آن روشن کنند تا از حرارت این  
 چراغ و بنبره بگذرانند و چسب آنکه و بنبره می گذارد آن شخص تیر میگذارد و لاغی میشود تا بمیرد و بنبره همان  
 کنایه از فریب و بازی دادن باشد و تخ بانون و حای بی لفظه و حرکت مجهول ببلغت سر پانی یعنی طلوع  
 و مراد طلوع عیسی علیه السلام است از هزارون و آن رود خانه است نزدیک دمشق گویند که یکی بن زکریا عیسی را  
 در آن رود خانه بنشست و بعضی گفته اند که مریم آنحضرت را در آب معموریه بنشست و از آنست که انصاری فرزندان خود  
 چون متولد شود بدان آب غسل دهند و چون کسی بدین عیسی در آید و بان آب غسل کند انصاری نشود و نام روز  
 ششم کانون الاحمر هم هست و ند بفتح اول بر وزن چند استخوان پهلو باشد و در ویش و مسکین  
 و بی چیز را نیز گویند و بعضی ابله و نادان و بی باک و خود کام هم هست و در دو پی دیانت را نیز گفته اند و انصاری باشد  
 جولا بکار آن چونی است و ندان و ندان و بعضی مرض پارچه که می بافتند و از هر ندان آن تاری میگذرانند  
 و بعضی ندان هم آمده است که بجز پی سن خوانند و هر چیزی عفت که در آنرا سفید ماند مار و پوست آنرا  
 و امثال آن و شروع چینی را نیز گویند و آنرا حسب الخطای و حسب السلاطین خوانند بگذراند آن مسهل  
 رطوبات بود و نام کیا بی هم هست و قسمی از گدایان باشند که شاخ کوه سفندی بر یک دست و سنان

کو سفندی بردست دیگر گرفته بر در خانه و پیش در کان مردمان آیند و شاخ را بدان شانه بعنوانی بکشند که از آن صبا  
 غریبی برآید و چیزی طلب کنند اگر اچنانا در وادان ایهالی واقع شود بکار و اعضای خود را مجروح سازند و شاخشانه این  
 معنی دارد و بصیرت اول نام نوعی از زنبور است **دندان** بر وزن خندان معروف است که بعربی سین خوانند  
 و کنایه از طبع و توقع هم هست **دندان ابریز** با همزه بالف کشیده بای فارسی معنی خلال باشد و آن چو پی  
 یا استخوانی است که میان دندانها را بدان پاک کنند و بفتح هم آمده است که دندان ابریز باشد **دندان ابریز**  
 با سین لفظه دار بر وزن و معنی دندان ابریز است که خلال باشد و بفتح هم آمده است **دندان افریز**  
 با فا بر وزن و معنی دندان ابریز است که خلال باشد **دندان افریش** بر وزن و معنی دندان ابریز است  
 که خلال باشد **دندان بچون برودن** کنایه از کزیدن و کزندگی کردن باشد **دندان پریز** بفتح بای  
 فارسی و کسر رای بی نقطه و سکون تحتانی و زای نقطه دار چیزی که بدان دندان خلال کنند **دندان پریش** با سین  
 بفتح دار بر وزن و معنی دندان پریز است که خلال باشد **دندان پریش** کنایه از سفیدی است  
 که از نهایت دشمنی و عداوت ناشی گردد و گفته شود **دندان بکام فرو بردن** کنایه از کاتب  
 شدن و مستولی گردیدن و در غضب شدن باشد **دندان ستر کردن** بمعنی چسپیدن باشد و کنایه از بزرگ  
 کردن و خصوصت در زیدن و کینه خواستن هم هست **دندان حوت** کنایه از باران ریزه و اشک  
 چشم باشد **دندان و اشک** کنایه از چشم داشت و توقع داشتن باشد و کنایه از کینه و زیدن و در کار  
 بسیار بچسپیدن و اقدام نمودن هم هست **دندان زون** بمعنی چسپیدن باشد و کنایه از برابری کردن و خصوصت  
 و زیدن و کینه خواستن هم هست **دندان سما** با سین بی نقطه بالف کشیده تخم خرفه را گویند و بعربی بقله  
 البار که خوانند **دندان سفید** کنایه از خندان و شکفته شدن باشد و بمعنی فروتنی هم آمده است  
**دندان سفید کردن** کنایه از ترسیدن و عاجز شدن و فروتنی کردن باشد و نیز عبارت از خنده کردن  
 است **دندان فرو بردن** کنایه از خشم و قهر داشتن و کینه و زیدن و کاربرد بسیار بچسپیدن و تمام طبعی و اعا  
 نمودن در کاری باشد **دندان فریز** با فا بر وزن و معنی دندان پریز است که خلال باشد **دندان فریز**  
 بر وزن و معنی دندان پریش است که خلال و دندان پاک کن باشد **دندان کاو** با ک بالف  
 کشیده

کشیده بواورده چسب که بدان دندان خلال کنند و دندان کردن کنایه از اعراض کردن و بیضا یقه نمودن باشد  
 و دندان گمان بفتح کاف کنایه از قطع طمع و بی وقری و بی شسردی و زاری و رسوایی باشد و بضم کاف کنایه از  
 رسوایان و خوردن و زار گمان باشد و دندان کردن کنایه از قطع طمع کردن باشد و دندان کوساله نومی  
 از پیر باشد که پیکان او را از استخوان سازند شبیه بدندان کوساله و دندان مریض بضم میم و سکون رای نقطه دار  
 شیرینی و میوه را گویند که بعد از طعام خورند و دندان مریض بضم میم و سکون رای نقطه دار و وال بی نقطه نقد و جنسی را  
 گویند که چون جمعی از مفسد و مسالین را معانی و ضیافت کنند بعد از خوردن طعام بدیشان دهند و این رسم  
 قدیم متعارف بوده است و آنرا فرو دندان هم میگویند و دندان نمای کنایه از چشم آلود و غشباتک باشد  
 و کسی را نیز گویند که اظهار قهر و غضب و عجز و فروتنی کند و دندان نماید یعنی خوشحال شود و بچند و با صفت غشباتک  
 شدن و ترسانیدن و عجز کردن هم بست یعنی ترسانند و در غضب شود و زاری کند و عاجز گردد و دندان نمودن  
 کنایه از ترسیدن و ترسانیدن و عاجز شدن و زاری کردن و تهدید نمودن باشد و خوشحال گردیدن و خنده کردن و زاری  
 گویند و ندانه بروزن مردانه کنسکره هر چیز را گویند و دندان نهادن کنایه از قبول کردن و رعیت  
 نمودن و طمع بجزئی بسپارن را گویند و دندان نهادن بر عکس یعنی قبول کردن و رعیت نمودن و ندانش  
 بروزن رنجش سخن گفتن باشد با کسی چنانکه دیگری در نیابد و بجزئی ریزد و یا گویند و ندانه بفتح اول و ثانی  
 دون و سکون ثانی سخن آهسته زیر لبی را گویند و ندیدن بروزن رنجیدن در زیر لب آهسته آهسته  
 یا خود حرف زدن باشد از روی قهر و غضب و جوشیدن از خشم و شیرازیان نندیدن بضم لام میگویند  
 و خراسانیان نیز و لغت با قاف بروزن لکر شوره است و از آن باروت سازند بعضی گویند این لغت عربی است  
 و بعضی رومی گفته اند و لغت بفتح اول و سکون ثانی و قاف مطروح جمعی است و دوا می گویند اگر با گوگرد برهقی طلا  
 کنند نافع است و آنچه از آن در میان مردم روید مسکود مدبر باشد و آنرا شیل و شلک نیز گویند و نکست  
 بفتح اول بروزن سنک صدایی که از برهم خوردن دو سنک یا دو چوب و امثال آن برآید و معنی نشان و نقطه  
 پرکار هم بست و بی خبر و بیوشن و اجمع و ابله را نیز گویند و بکنه اول چوبی باشد بیضات سرد کردن است که  
 بدان شلک را گویند تا برج از پوست برآید و نکاله بفتح اول بروزن نکاله آبی را گویند که از جای بلند

تا بر زمین پنج بسته باشد و پنج زیر ناودان نیز گفته اند و کماله بسکون ثالث بر وزن پنج سال یعنی و کماله است که  
 پنج زیر ناودان و امثال آن باشد و بفتح ثالث نیز آمده است و نکل بجزر ثالث بر وزن منزل ابله و ناوان  
 و احمق و دیوانه و بی اندام را گویند و بفتح ثالث روبرو نشستن در مجلس باشد و بعضی گویند باین معنی ترکی است  
 و نکی بجزر اول و سکون ثانی و ثالث بجمانی کشیده و نکت کوب را گویند و او شخصی باشد که بر پنج را از پوست  
 جدا کند و **نواش** بجزر اول و سکون ثانی و او با لفظ کشیده و بشین نقطه دوازده نام مردی است که  
 عذرا مصوقه و امن را بفرزحت و نه بفتح اول و ثانی نام زنی است و بعضی نعمت و نیوی دشاوی  
 و صدا و نواز و زمره از غایت خوشحالی بهم آمده است و بعضی گویند و نه صدا و او از خواستند کی زمان مطر است  
 و نه کمره متکبر و ناسپاسی کننده نعمت الهی باشد و بعضی خوشحال و شادمان بهم هست و تند براه روزه و دو  
 رایتز گفته اند و بی بر وزن عتی یعنی بشادی و خوشحالی بجمعی و بعضی مردم دون و خیس را گویند و نیدن  
 بر وزن رسیدن بمعنی دویدن بنشاط و به خوشحالی براه رفتن باشد و بعضی از جامی در آمدن و از خشم و قهر جو شیدن  
 بهم گفته اند و نیده بر وزن نیده بمعنی بنشاط حرامیده و به خوشحالی راه رفته باشد

**بیان نوزدهم در وادال پی نقطه با و او مشتمل بر یکصد و چهل و چهار لغت و کنایت**

**دواش** کنایه از دلب مشغول باشد و واج بفتح اول بر وزن رواج بمعنی لحاف باشد و و او و و  
 بفتح اول و و ال ایجد بر وزن روار و دویدن بهر طرف باشد از پی بسم و شخصی را نیز گویند که خداست جزئی با و ج  
 باشد و هر ساعت او را بخاری و نشند و واری بفتح اول بر وزن نهاری زری بوده است رایج از طلا که  
 هر یک از آن بر پنج شیبی حشرچ مشده و شبانی زری بوده از طلای ده هفت بوزن یک دریم و وازده جوش  
 باجم و او و سین پی نقطه و قاف معرب دوازده گوشک است که مراد از آن دوازده برج فلکی باشد و وازده  
 جنگی بوده است عظیم در زمی مشهور میان کوردزی و پیرانی از تورانی و ایرانی و آن جنگ در دامن کوه کنابد واقع  
 شده و آن موضعی است از خراسان و بهم در آن جنگ پیران و نینه با چند برادر خود کشته شد و وازده میل  
 کنایه از دوازده برج فلکی است و **واسپه** کنایه از سرعت و تعجیل باشد و و ال بر وزن جوال شمه

رکاب و غیر آنرا کوبید و جسم حیوانات را نیز کفند اند و بعضی مکر و حیل هم هست و بعضی تیغ و شمشیر و زمره ابدار هم است  
**دوال** باز کنایه از حیل باز و مکار و شتر را باشد و شخصی را نیز گویند که دوالی و حلقه و قلابی دارد و بعضی مردم را نیز  
 میدهند و زرا از ایشان می برد **دوالک** بر وزن مبارک تصغیر دوال است و دوالی را نیز گویند که بدان قمار  
 بازند و نام دارویی هم هست خوشبوی **دوالک بازی** یعنی دوال بازی است و بعضی مکر و حیل و رزی و عیار  
 کردن هم هست **دوال کشادن** کنایه از پرواز کردن باشد **دواله** بضم اول بر وزن کلاله یعنی دوالک  
 است که داروی خوشبوی باشد و آنرا بحرین شیبه العجوز خوانند و بعضی دوال هم هست و آن لشمه باشد که بدان قمار  
 بازند و با بعضی بعضی شرح اول نیز آمده است **دوالی** بر وزن جلالی نام والی ابحاز و بعضی گویند نام والی بخارا است  
 که اسکندر نو شاهی عالمه بر دوح را بکلیح او در آورد و ممالک بر دوح را بدو داد و مکاره و شعبده باز را نیز گویند و بعضی دواله هم است  
 که دوائی خوشبوی باشد کوبند مانند عشقه بر درخت پیچیده و در عرقی حلی و مرضی است **دوان** بر وزن روان  
 یعنی دونه باشد و نام دبی است از کازرون و دوانی منسوب بدانجا است **دوپا** بابای فارسی بر وزن زوفا  
 گرم سرخی است که در درخت بلوط می باشد و با آن ابریشم و امثال آن رنگ کنند و در دوانا سینه بخار بر بند  
**دوپا و شاه قمار** کنایه از شب در روز باشد که لیل و نهار است **دوپا روح** با اول ثانی رسیده و با  
 اجد بالف کشیده در ای بی نقطه بود رسیده و بجای بی نقطه زده دوائی است که آنرا عوسس می پرده گویند و کالج  
 همان است و باغای نقطه دار هم بنظر آمده است **دوبال** بابای اجد بر وزن رومال یعنی دوال است  
 که لشمه و چرم حیوانات باشد و مکر و حیل را نیز گویند و بعضی زمره و شمشیر ابدار هم هست **دوپرا** بضم بای آید  
 و رای قرشتت بالف کشیده بر وزن موکش بلغت زند و بازند و تیغ و شمشیر را گویند **دوپرا دران** مرغی  
 است سکاری کوچکتر از عقاب و دو برادران بسبب آن گویند که یکی چون قصد صیدی کند اگر عا جز شود و دیگر  
 بمدد او آید و بعضی غلیو اج را هم گفته اند و آن دو ستاره روشنی را نیز گویند که بر سینه و ب صغرا است و آنرا  
 هفتوزنکت کہین خوانند و بحرین فرقدان گویند **دویل** بر وزن فوفل بی و فاوی حقیقت را گویند **دوپیر**  
 برج جوز است از حیل و دوازده برج فلکی و خانه عطارد **دوچار** بضم اول و خفای ثانی و جیم فارسی بر وزن خما  
 معروف است که هشت باشد و رسیدن دو کس باشد هم و یکریک ناکاه و بی خبر و بجزف ثانی هم درست است



و در لغات متفرقه آمده است **دو چشم چار شدن** کنایه از ملاقات و دیدار واقع شدن دوس باشد یعنی  
 دوس یکدیگر را ببینند **دو چشمه** کنایه از آفتاب و ماه و شب و روز باشد **دو جنیت** کنایه از شب  
 و روز باشد **دو چهار** بمعنی دو چهار است که رسیدن دوس باشد یکدیگر پی خبر **دو حرف** کنایه از  
 کاف و غون باشد که مقصود از آن لفظ کن است **دو خ** بر وزن شوخ صحرائی پی گیاه و علف و شاخ پی برکت  
 و بار و سوری که سوی نداشته باشد و روی ساده و پی سوی را نیز گویند و علفی هم هست همین بلند که از آن حصیر بافند  
 و در حبه اسان انگور و سر بره بدان آوگشت گفتند و این نام بسبب سادگی و پی برگی آن علف است و معنی  
 تیره هوایی که تیرانش بازی باشد هم آمده است **دو خاتون** کنایه از آفتاب و ماه باشد و مردم چشم را  
 نیز گویند **دو خاتون پیش** کنایه از مردمان چشم باشد و آفتاب را نیز گویند **دو خادم جلیشی** و  
 کنایه از روز و شب است **دو ختن** بر وزن سوخت ماضی دو ختن و دو شیدن باشد یعنی پاره را هم  
 وصل کرد و شیر را دو شید و ماضی او کردن و گزاردن هم آمده است یعنی فرض را داد کرده و نماز را کرد **دو ختن**  
 بر وزن سوختن معروف است که دو ختن جامه باشد لبوزن و دو ختن درع و زره باشد با تیر و نیزه بریدن دشمن و معنی  
 اندوختن و مال حسیع کردن هم هست و شیر و شیدن را نیز گویند و معنی او کردن و گزاردن و ام و قرص و نماز باشد  
**دو خنده** بر وزن سوخته معروف است **دو شیده** و او کرده و گزارده را نیز گویند **دو خ چکا** و  
 باجم فارسی و کاف بر وزن کور سواد بمعنی اصلح باشد و آن شخصی است که سر او ساده و پی سوی بود چه دو خ  
 بمعنی ساده و چکاد بمعنی تارکت سر و فرق سراسر است و کجلی را نیز گویند که سر او مانند کون طاس باشد  
**دو خواهر** دو ستاره شعری شامی شعری یمانی باشد و آنها را دو خواهران هم میگویند و معنی  
 احتاسهیل خوانند و عبور و غمیضا نیز گویند **دو خیرا ملون** کنایه از صبح کاوب و صبح صادق باشد  
**دو دو** بر وزن زود معروف است و غم و اندوه و دم و نفس را نیز گویند و در عربی بمعنی گرم باشد چه گرم ابرو  
 و دو و التجر بر خوانند و گرم قرمز را دو و آهسته با عین و گرم قرمز جانور لسیست کوچک و آن در پوسته خارمی باشد  
 و بعضی گویند دو درخت بلوط می باشد **دو دافکن** نوعی از ساحران باشد و ایشان عود و لبان و دانه پند  
 و مقل ازرق بر آتش نهند و افسونی خوانند و جن را حاضر گردانند بعد از آن بی اراده که خواهند گفت **دو داله**



پروزن کو ساله نام بازی است اطفال را وان جهان باشد که دو چوب بیاورند یکی بزرگ بمقدار سه و چوب و دیگری  
 کوچک بقدر یکت قبضه و پر دو سه چوب کوچک را نیز بکنند و بر زمین گذازند و چوب بزرگ را بر سر آن رنند تا از زمین  
 برخیزد فی الحال چوب بزرگ را بر آن رنند تا براه دور رود و شخصی در آن دور ایستاده است اگر از آن گرفت بازی  
 از دست و الا بر داشته غنیدارد و چوب درازی بعرض بر زمین گذاشته اند اگر آن شخص در آسای انداختن بر آن چوب  
 بزند باز بر آورده باشد و الا فلا دین باز بر آورده حسرت اسان کال چینه و لاد بازی و در جای دیگر چوب کویند و چوب  
 کوچک را در فارسی ملی و بزرگت را چینه و بعربی کوچک را قله و بزرگ را مقلاه خوانند و دو آهنگ بفتح با و سکو  
 نون و هم سفالی باشد که بر سر چراغ تعقیبه کنند بجهت گرفتن دود از برای ساختن طاد و مرکب و دودش را سینه  
 گویند و آن سوراخی باشد که در حماها و مطبخها و بخاریها گذارند تا دود از آن راه بیرون رود و دو آهنگ  
 با کاف فارسی پروزن و معنی دود آهنگ است که سفال دوده چسراغ گرفتن و دودش حتام و بخاری و مطبخ  
 باشد و دو بر آورن کنایه از متاصل ساختن باشد و دو خانه پروزن رود خانه دودمان و خانواد  
 را گویند و دو خوار با دود معده بر وزن هوشیار نام پرنده است و مطبخی و کلنج تاب و تبا گوش را نیز  
 گویند و دو دل بکسر ثالث کنایه از آهسته دلی باشد و دو دم کنایه از آه باشد و دو دل بضم اول  
 و اخای ثانی کسی را گویند که در امری متردد باشد یا در دو جا اظهار محبت کند و گرفتار باشد و مردم منافق را  
 نیز گویند و دو دل با ثانی معروف و فتح ثالث و لام معنی دو داله است و آن بازی باشد که در حسرت اسان  
 کال چینه و لاد بازی و در جای دیگر چوب دو سه چوب و دو سه چوب و با معنی بکسر ثالث هم آمده است و با ثانی معنی کسر  
 ثالث کسی را گویند که در کاری و اراده مشکلی و غلطی دارد و متردد است و مترد محققین آنکه بر لحظه بکیشی و اعتدالی  
 و با هر کسی بر نهی باشد و دو مان با میم پروزن دوستان خاندان و خانواده و متبیل را گویند و نا  
 موضعی است نزدیک بستر از دو سه بضم اول پروزن روده دودمان و خانواده را گویند و روده چرخ که بخت  
 ساختن مرکب و سیاهی گیرند و دودش حتام و مطبخ و بخاری را نیز بکنند و پسر بزرگ تر و بهتر باشد و بفتح اول یعنی  
 دایره است و دو پنج پروزن زود بچ سفالیکه بآن دوده بجهت سیاهی و مرکب سهی گیرند و دود  
 حتام و مطبخ و بخاری را نیز گویند و دو پنک با کاف فارسی پروزن و معنی دود پنج است که سفال

چرخ کردن و دودکش حمام و مطبخ و بخاری باشد و در بضم اول بروزن مور معروف است که لغت نزدیک باشد  
و بفتح اول خواندن در سبهای گذشته بود و پیاله شراب را نیز گویند و جاسوسانی که اخبار را ادا عیان را تحقیق نموده بسلاطین  
و پادشاهان نویسند و معنی ابام و عد و زمان هم هست **دوران** با سین بی نقطه بروزن زود  
اوران نام پادشاه جادوگران باشد و اورا دران سرون هم میگویند و **دوراع** با غین نقطه در بروزن سورا  
ووغ و ماستی را گویند که شیر دران دو شیده باشد و اصل این لغت دوغ راغ است یعنی ماست دامن کوه اشاره با  
شبان در دامن کوه شیر کوفند با ماست دو شیده است چدراع بمعنی دامن کوه نیز آمده است **دوران**  
معنی دوران باشد که نام پادشاه ساحران و جادوگران است و او پادشاهی بوده بنام  
ظالم و جادوگر و کوسید زردشت در زمان او بسم رسید و او میخواست که زردشت را بکشد بنا کرد  
با و گفتند این مرد پیغمبر خداست و این ترا بر هم میزنند **دورای** بروزن جو بای نای که سطر بان نوازند و آنرا بجز  
زمار خوانند و یارای نقطه دار هم آمده است **دورباش** با بای ابجد امر از دور شدن باشد و نیزه را نیز گویند  
که سنانش دو شاخه بود و در قدیم چوب آنرا مرص می کرده اند و پیشاپیش پادشاهان می بردند تا مردمان  
بدانند که پادشاه می آید خود را بکناری کشند و چاوش و لغتیب قافل را نیز گفته اند و آن چوپی که چاوش قافل بود  
میگرد و عصا و نیزه کوچک را نیز گویند و بمعنی ناخ نیز آمده است که تبرزین باشد و گنایه از آبی باشد که از ته دل  
بر آید **دوریل** بفتح بای ابجد بروزن مور چل مردم بوفان پی حقیقت را گویند **دورخولی** بضم اول و حامی  
دار بود سیده و لام سجائی کشیده نوعی از سوس صحرائی است و آنرا بجز بی سیف الغراب خوانند چه برکت آن  
بیشتر میباشد و **دوروست** کنایه از چیزی است که رسیدن بآن چیز بسیار مشکل باشد و **دورس** با سین  
بی نقطه و حرکت مجهول کنایه است که تخم آنرا شوکران گویند خوردن بخ آن چون آورد و بعضی گویند دورس بیخ کنایه است  
که تخم آنرا شوکران خوانند و آنرا از لغت یزد آورند و بدورس لغتی مشهور است و بجز عطا گویند و **دور فرو**  
بضم اول و کسر فو رای بو اور سیده چیزی بسیار عمیق و صاحب مخر باشد و **دور قمری** کبر ثالث دور آخر  
کواکب سیاره است و گویند دور بر کو بی هفت هزار سال میباشد هزار سال بخودی خود صاحب عمل است  
شش هزار سال دیگر مشارکت شش کوب دیگر آدم علیه السلام در اول دور قمری بطور آمد و آن دوره پایان تر  
سید

در دوران

دور کیران بفتح اول یعنی باوه نوشتان و میخارکان و پادشاهان باشد و ورو بضم اول و حای ثانی  
 و ثالث بوآور سیده کل رعنا را گویند چه یگروی آن زرد و یگروی سسرخ میباشد و گنایه از مردم منافق و نذیبین  
 هم هست و وروزی بازای نقطه دار تجمانی کشیده صحت و تندرستی را گویند و ووره بضم اول  
 بروزن شوره مرطبان کوچک را گویند و بفتح اول و ایرو و پیانه شراب و یعنی زلف هم آمده است و ووزا  
 بازای نقطه دار بروزن و معنی دورای است که نامی مطربان باشد و عبرتی مرمار خوانند و باثانی مجهول دوزاینده را گویند  
 و ووزخ معروف است و آن نقیض بهشت باشد و گنایه از صحبت باجنس است نزد باب معرفت و برهم  
 رشک و حسد است نزد عشاق و سخی دورشتی و کلفت و رنج و محل غذا سب کفار باشد و ووزخ  
 و ووزنه بضم اول و واد مجهول و منسج زای هوز و زای فارسی و فون شیش زنبور و  
 پیشه و امثال آنرا گویند و ووزه بضم اول و واد مجهول و منسج زای فارسی گیاهی باشد که ثمر آن گریبی است خاردار  
 بزرگی فندق و مغزنی در میان دارد و چون بچامه سپید جدا شود و بعضی گویند لاک است و آن ضعیف مانندی  
 باشد که بدان کار و شمشیر و مانند آن را به سسته چپانند و بجزف نامی هوز هم آمده است و ووزینه بازای  
 فارسی و تجمانی بروزن بوزینه یعنی دوزنه است که شیش جانوزان کننده باشد و ووسانید باسین بی نقطه بروزن  
 چوشانید یعنی چپانید و ووسانیدن باسین بی نقطه بروزن چوشانیدن یعنی چپانیدن باشد اعم از آنکه چیز کوچک  
 چپانند یا خود را بچی و ایندند و دوست بروزن پوست یعنی محب و یکدل و یکزنگ و یعنی دو عهد و دوست  
 باشد و دوست باین بابای ابجد بروزن پوست چین نام روز بسمت و دویم است از ماههای مکی  
 و دوستکام نقیض دشمن کام است یعنی اینکه کار فاشین بحسب مطلوب و برادری و دوستان باشد  
 و یعنی شراب خوری با دوستان و بیاد ایشان هم هست و دوست کامی نقیض دشمن کامی است  
 شراب خوردن با دوستان و بیاد ایشان باشد و دوستکان بانون بروزن و معنی دوستکام هست که می  
 خوردن با دوستان و بر باد ایشان باشد و معنی معشوقه و آنرا که از جان و دل عزیز دارندش هم آمده است و  
 بزرگ را نیز گویند و دوستکافی بروزن و معنی دوستکامی باشد که میخوردن با معشوق و بیاد دوستان است  
 و پیاله پر شرابی را نیز گویند که کسی در نوبت خود بگیری تحلف کند و معنی ساغ و پیاله بزرگ هم آمده است

و در بعضی اول و ثانی غیر معلوم و فتح ثالث و سکون رانی درشت کیا هی است که در میان زراعت کزدم و جو  
 روید و از العطب را فایده دهد و درانی یعنی اول بروزن لن رانی یعنی کزده و سطر و بزرگ باشد  
 و در سطر و پلیر کنایه از عناصر اربعه است و حواس خمسہ را نیز گویند و در سطر و پلیر کنایه از بهجت گوگب  
 است و هر ستاره در روشن را نیز گفته اند و کنایه از ملکات هم است و در سطر یعنی اول بروزن کوشی یعنی  
 و درانی است که بزرگ و سطر و کزده باشد و در سطر با ثانی مجهول بروزن بوند یعنی بچسبند و ملاصق  
 شوند و در سطر بروزن دوزنده یعنی چسبند باشد و زمین لغزنده و کل چسبند را نیز گویند و بجزر ثالث هم سطر  
 آمده است و در سطر بروزن بوسیدن یعنی چسبیدن و ملصق شدن و رسیدن و لغزیدن باشد  
 و در سطر با ثانی مجهول بروزن زولیده یعنی چسبیده و خورد را چسبانیده باشد و در سطر بروزن گونا  
 یعنی کف باشد و شب گذشته را نیز گویند و امر از دوشیدن هم است یعنی بدوش و دوشا  
 با ثالث بالف کشیده هر چیز که از امید و شد بهیچ کوسفند و کا و امثال آن و کنایه از شخصی است که هر چه داشته باشد  
 از دستدیر بگریزد و دوشاخه چوبی را گویند که دوشاخ داشته باشد و آنرا بر کردن مجرمان و کنا بکاران که از زد و  
 نوعی از پیکان دوشاخ هم است و در سطر بروزن کنایه از شادی کردن باشد و دوشنه یعنی اول  
 و ثانی مجهول و فتح ثالث و نون ظریفی باشد که در آن شیر دوشند و دوشه با ثانی مجهول بروزن خوشه  
 یعنی دوشنه است که ظرف شیر دوشیدن باشد و دوشیرکان جنت کنایه از حوران بستی باشد  
 و دوشیره بازای هنوز بروزن پوشیده دختر بگریز گویند و دوشیر پندیده کنایه از مردمان چشم باش  
 و دوشیر نور یعنی دوشیر پندیده است که مردمان چشم باشد و دوشیر کنایه از دلب محبوب و سخون  
 باشد و دوشیر کنایه از گوگب زحل و مشتری باشد و دوشیر باغبان نقطه دار بروزن شور با شش ماست و  
 ماست را گویند و دوشیر بروزن گوگب باقی مانده چیزی که روغن آنرا گرفته باشند و درت و دیکت و پاتیل با بند  
 و دوشیر یعنی اول و ثانی و سکون ثانی و صاد بی نقطه طبعت اهل سحر نب پیا زرا گویند و بجزر بیصل خوانند  
 و دوشیر با ثانی بروزن گوگب زحل نزدیک صحرا بی است و بیج آن شفا قل است و گیاه آنرا حرس گیاه است  
 چه حرس آنرا بسیار دوست میدارد و دوشیر بسکون سین بی نقطه لغتی است یونانی یعنی دوشیر  
 که تخم

که تخم زردک صحرایی باشد و بعضی گویند نوعی از آنست و آنرا بشیرازی بدان خوانند و بعضی دیگر گفته اند دو نوع تخم کرفس  
صحرایی است دوک بر وزن غوک التی که بدان رسیان رسیند دو کارو با ثانی حتی بر وزن کزاد معراض  
را گویند مطلقا و بعضی بطمان بر وزن سلمان خوانند و هر یک را علم گویند و معنی خلقی بهم آمده است و آن ضربی و شستی  
باشد که بر زبر کلورتنند و آنرا دو کاروی نیز گویند با ضافه تمانی دو کارنه با ضافه ثانی و کاف فارسی بر وزن فلانه  
عدد دورا گویند و نصف آن یک است و کنایه از دور کعبت نماز هم هست دو کارو پیر بکبر و او دویم کنایه  
شب در روز باشد و برج ثور و کاروزین را سینه گویند دو کاره کنایه از آسمان وزین است و دو کاره آن  
با وال ایچد بر وزن دوستان صند و قچه و سبد کوچکی را گویند که در آن دو ک و کروه رسیان و پنبه گذارند و بعضی حفش  
خوانند و جمع آن احفاش است دو ک رسیه دو کی را گویند که بدان رسیان و طناب خیمه و امثال آن تاسند  
و دو کعبتین کنایه از آفتاب و ماه باشد و دو کله دار بضم کاف و ظهورا کنایه از آفتاب و ماه و روز و شب و  
دو پادشاه چهار باشد و دو کوشمال کنایه از زمانه پرستش و ظلم و ایام فقر و فاقه و افتادن بجاده حیلگی باشد  
و دو کوشی کلایبی را گویند که دو کوش داشته باشد از دو طرف چنانکه کوشهارا پو شانند و سهو و کوزه را  
نیز گویند که دو دسته داشته باشد و دو کوهر کنایه از عقل و روح است دول با ثانی مجهول بر وزن غول  
دو کوشی را گویند و برج دلور نیز گفته اند که برج یازدهم باشد از دوازده برج فلکی و معنی مکار و محیل و شطرنج و پی جیا  
و سفله هم هست و دول بسیار نیز گویند و آن ظرفی باشد مربع و مخروطی شکل که آنرا از چوب سازند و دو مرکز مخروط  
آن سوراخی کنند و محاذی سوراخ سنگت آسیا نصب نمایند و پراز غله سازند و نیز کشتی را نیز گفته اند و آن چوب بلند  
باشد که در وسط کشتی بر پای کنند و معنی کسبه و خسرین هم آمده است و خریطه که بر میان بندند دول میان خوانند  
و بضم اقل و فتح ثانی پوستیخ درخت زیتون هندی است و در عربی جمع دولت باشد دولا بالام الف  
سومی آب و شراب را گویند و دولا ب بر وزن دو شاب یعنی صرخ و آنچه در سیر دور باشد و مخزن  
و کجیبه که چکت را نیز گویند و سودا و معطر و داد و ستد با فراط را نیز گفته اند و منسوب بان را دولا پی گویند  
دولا ب مینا کنایه از آسمان است دولا به بر وزن رودا به معنی دولا ب است که صرخ آبگشی و کجیبه  
و مخزن کوچک باشد و ولانه بفتح نون میوه است شبیه سیب کوچکی و آن در باغ و صحرا هر دو بهم میرسند

وزنش سنج میشود و لذتش مانند آغوی رسیده میخوش میباشد و یکت حد خسته دانه دارد و دولت  
 بر وزن شوکت نفیض کبک باشد نزد محققین و ارستکی از علایق و حصول مطالب دارین که دنیا و آخرت است بود  
 و نزد مجربین زن و قرض نداشتن و باشتهای خود خوردن و خوابیدن باشد دولت خدایی بسکون و ناسستی  
 یعنی دولتتمندی باشد کسی را نیز گویند که فیض او عام بود و بکسر فوقانی هم درست است و اولیان کینه و خریطه که  
 از پوست و امثال آن دوزند و اوله بفتح اول و سکون ثانی و ثالث مفتوح یعنی دایره باشد و گرد باد را نیز گویند  
 و زلف معشون را هم گفته اند و پیاله و پیانه شراب را نیز میگویند و بفتح اول و ثانی هم یعنی پیاله گفته اند و در عربی بر وزن  
 صدق و محبت و طالع و یعنی غالب شدن باشد و بضم اول و سکون ثانی مکرو حیله را گویند و مویه و ناله شکست را نیز گفته اند  
 یعنی دایره هم هست و شکم آدمی و سایر حیوانات باشد و بمعنی نشسته بلند می آمده است و شخصی که خود را دانشمند و صاحب  
 کمال و انبیا و انجمنان بنا شد و در عربی بمعنی مالدار و پی نیازی و مالیک دست بدست از هم بگیرند و یعنی گرد و خاک  
 باشد و و نال کرم و سرو کنا به از آفتاب و ماه باشد و و و هم بضم اول بر وزن هجوم نام درختی است  
 که مثل ازرق صمغ آن درخت است و بفتح اول هم آمده است و و ویر با تثنائی مجهول بر وزن کزیر و ویر و نویسند  
 و منشی را گویند و و ویر از آن جهت میگویند که بدو سزا داشته است یکی بهر فضل و دیگری بهر خطا چه ویر بمعنی بهر باشد  
 و و تاروت کافر کنایه از چشمهای ساحر و معشون و کنایه از دوزخ با دوی محبوبان باشد و و و بند و و  
 کنایه از دوزخ و مروت چشم باشد و و می بفتح اول و کسر ثانی و سکون تثنائی دغا باز و مجمل و حیل و در باشد و و  
 بفتح اول و ثالث مجهول بمعنی دواست مرکب باشد و ویت آشور میلی و چوبی که بدان دواست مرکب را بر هم بندند  
 و ویره بر وزن کتیره و دال و کتیره باشد که بدان قمار بازند و و و یک بضم اول و فتح ثالث و سکون کاف  
 کنایه از دم آخر مردن باشد و و و یل بضم اول و کسر ثانی و سکون تثنائی مجهول و لام بمعنی مکرو حیله باشد و ابریشم کننده  
 نیز گویند که از پیل حاصل شود که دو کرم در درون آن باشد

بیان بیستم در دال پی نقطه با نای هوز مشتمل بر پنجاه لعنت و کنایات

و ه بفتح اول و سکون ثانی عددی است معین که بهر پی عشره گویند و امر معروف و نهی منکر را نیز گفته اند و بکسر  
 اول معروف است که در مقابل شهر باشد و امر بدان هم هست یعنی بده و تار بر وزن بهار غار و دره و شکاف

که بر او کسید و بعضی فضل و دانش و بانگ و فریاد را تیر کفتند و بعضی اول بارانی نقطه دار هم بنظر آمده است و طار  
 و دو تا از بارانی هوز و زای فارسی هر دو آمده است بروزن نماز بانگ و فریاد و نعره را گویند و بکسر اول دره و  
 سکا کف کوه را و بعضی اول بکسر اول و بعضی ثانی بفتح اول هم بنظر آمده است ده اک با همزه محدود و بروزن  
 افلاک نام ضحاک است و بعضی گویند ضحاک معرب ده اک است و چون او بده عیب که زشتی بگیرد و گوناپی قد  
 و بسیاری غور و نخوت و بی شرمی و بی حیای و پر خوری و شکم خاکی و بد زبانی و ظلم و تعدی و شتاب زردی و  
 دروغ گوئی و بد دلی باشد از استه بود بدین نامش خوانند چه اک بمعنی عیب آمده است و طان پشت  
 بکسر نون منقذ سفلی را گویند که سوراخ مقعد باشد و طان دره بفتح اول و نای بی نقطه خمیازه را گویند و آن  
 کشودن و طان است بسبب کثرت خواب و بسیاری خار کف و کاهنی و طان شیخ کنایه از نقطه اول برج  
 اسد است و ده انگشت بروز طان گرفتن کنایه از عجز و تضرع و زاری کردن و تسکین نمودن باشد  
 و طانه بروزن بهانه رنگار معدنی باشد و آن از کاس حاصل میشود و رنگ آن سبزی و طعم آن شیرین به طعمی ناپایند  
 و دهنه فرنگ همین است و آنرا در دوانا بکار برند خصوصاً جهت دفع سموم و داروی چشم و بهترین آنرا فرنگ  
 فرنگ آورند و لجام سب را نیز گویند و هر چیز که شبیه بد طان باشد چه و طانه و دهنه کوه و دانه و دهنه آب  
 و طانه خیک و مشک و امثال آن ده پانزده داری یعنی ریب و فرورغیت و آرایش داری ده  
 بروزن شطرنجی زرد قلب و ناصر را گویند و پنجم بکسر اول و سکون ثانی و مستح صیم فارسی بزبان و علم رعیت  
 و و پنهان را گویند و ده خدا بکسر اول که غلظت ریش و بزرگ ده را گویند و ده دار با دال بجهت  
 بروزن بسیار دارند و ده را گویند یعنی سر کرده رعایا و مزاج و بده و پزار و ده و له بفتح اول و سکون ثانی  
 و کسر و ال ایچ و لام مستوح و یونان و هر جای را گویند و کسی که مردم دل پذیرد و او را بوالهوس خوانند و نزد  
 محققین آنکه بر لفظ با عقادی و تپشی باشد و کنایه از مردم شجاع و دلیر هم هست و ده بروزن ابله زردی عیب  
 و خالص را گویند و ده و بی بروزن اطمینان معنی ده ده باشد که طلا و زرد خالص بی عیب و تمام عیار است  
 و پیر کاسه کروان کنایه از دنیا و روزگار و عالم سفلی باشد و ده که با کاف فارسی بروزن معرب که مرد بسیار  
 دلیر و شجاع باشد و مردم کار کرده و صاحب غیرت را تیر کفتند و بعضی حرامزاده هم آمده است و پیر نلوئی



شکایت دنیا کردن و بد او گفتن باشد چه در همه معنی دنیا و عالم سفلی و مکتوبی معنی معیبه جوئی و بد لوی با و بیره  
 بروزن بسره حربه است و دهنه دارد و استه اش از آهن و سرش مانند داسن باشد و در غایت تیزی بود و بیشتر  
 مردم کیلان دارند و بدان در حث اندازند و داس را نیز گویند و آن اسناری است که بدان خلد درو کنند و بعضی  
 گویند که بسره شمشیر است کوچک و دو دمه و سر آن مانند سر سنان باریک و تیز میباشد و بیره صبح  
 کنایه از روشنی صبح است و در سنال با سبن بی نظر بروزن ابدال معنی گواکب سیاره است که فعل و عطارد  
 و مشتری و مریخ و اقاب و زهره و قمر باشد و یونانی بزرگ ترین موجود را گویند از موهجای دریا و استمان  
 بروزن دستمان نام شهری و مدینه است و پیش کبر اول و ثانی و سکون شین قرشت معنی داد  
 و همت و بخش و عطلا و گرم باشد و همیشه بفتح اول و ثانی و سکون شین و نای قرشت معنی بختی دیگرگی  
 و یگانگی باشد و بهقان پیر کنایه از شراب کهنه است و بهقان خلد کنایه از رضوان باشد که خاندان  
 بهشت است و بهکان با کاف فارسی بروزن و معنی بهقان است که زراعت کننده و مزارع باشد و در بعضی  
 معرب است و فرم تاریخی و تاریخی و آن را نیز گویند و بهکانی بفتح اول بروزن ارزانی نوعی از زر باشد و آن  
 در قمر رایج بوده و کبر اول و بهقانی و زراعت کردن و میل درین کنایه از رسوا شده باشد و طله  
 بفتح اول بروزن بهله نوعی از خاز است که بوشه آن بزرگ و پهن و متصل زمین میباشد و آنرا کون بروزن چمن میگویند  
 و مطلقا را نیز گفته اند خواه از چوب و تخته و خواه از سنک و ایک سارند و بهرنی قطره خوانند و بهلیری  
 بروزن بخیری کنایه از سخنان اراخیف و پی حاصل باشد و بیم بفتح اول و سکون ثانی و میم در حث و بوشه غلامان  
 و آنرا بهرنی شجره القار گویند و آن چوبی است که چون بسوزندش بوی خوش از آن آید و در موده کوی بخنی  
 بر حرف و بسیار کوی باشد و ه مست با میم بروزن یکدست نام درختی است که بهرنی غار گویند  
 و چون بسوزند بوی خوش دهد و در بهار و زمستان سبزی باشد اگر شاخی از آن در اراضی و باغ دفن کنند آنرا که از  
 اراضی و سماوی هم رسد بر آن شاخ رسد و آن باغ و اراضی محفوظ باشد و بعضی گویند بار درختی است  
 که از زغال مسک گویند و معنی ترکیبی آن ده نفر است باشد و در بان سکران خوانند و مسکل اوریس  
 کبر اول و ثانی کنایه از بهشت غیر سرشت است و بهنا و بانون بروزن بغداد معنی نظام و منق باشد

و این دره

و این درو یعنی اول دثانی و دوال درای بی نقطه محقق دثان دره است که خمیازه باشد و همین درین کتبه  
از برزه چانه و یاوه کوی و مسرزه درای باشد و بجای او بی ششم را نیز گویند و همنه یعنی اول دثانی و ثانی یعنی  
و نانه است که زنجار فرنگی باشد و آن سنگی است سبز رنگ مشهور بدین نام و آنرا از کوههای مشرق آورند و آن  
خاصی و غیر خاصی هم میباشد و طبعش شیرین است و مصلحت آن در بیخ باشد  
کوسید اگر کسی را زهر داده باشند بخورد و دفع هوس کند و اگر زهر نخورده باشد بخورد هلاکت شود و  
و لجام اسپ را نیز گفته اند و نه یعنی اول و ششم ثالث و ظهور ثانی در راج زبور و آتش را گویند و آنرا بهر جهت نیز خوانند  
و یعنی نقصان کردن هم هست و هر دو حسیر را نیز گویند که در کیفیت و کسیت نزدیک بهم باشند و عدد نود و پنجم است  
که بجز بی شعین خوانند و در و وار کبر اول و دوال بجد بالف کشیده بر وزن سه و چهار یعنی دار و گیر و گرو فر باشد  
و بیون یعنی اول بر وزن زبون یعنی حفظ و یاد و در حفظ داشتن و چیزی را از بر خواندن باشد و در هزار بار  
چهارم است از جمله هفت بازی نرد که بدو هزار شتار دارد و در هزاران یعنی ده هزار است که بازی چهارم از  
نزد باشد و آنرا او بسزای هم میگویند لیکن غلط است و در هفت بر وزن زلفعت نام دردی و زری است که  
در قدیم رایج بوده و میباید کبر اول بر وزن کلید بر مدادون باشد یعنی بدید و امر بر وزن هم هست یعنی بریند و در  
یعنی اول و سکون ثانی و تخانی بود و مجهول رسیده و های فارسی مفتح بدل ایجاد و امر معروف و نهی مستکر را گویند

و در یوزن آنست و ده یعنی عشر باشد که ده یک است  
بیان بیت و یکم در و اول بی نقطه با پای حطی مشتمل بر شش و یک لغت و کنایت

وی یعنی اول و سکون ثانی نام ملکی است که تدبیر امور و مصالح و دیماه و روزدی بهر دو سیاهین و دیبا در بدو متعلق است  
و نام ماه و هم باشد از سال شمسی دان مدت بودن آفتاب در برج جدی که اول رنستان باشد و نام روز نهم از هر ماه  
فارسی درین روز از ماه دی فارسیان جشن سازند و عید گفتند و کبر اول روز گذشته را گویند و یا قودا یعنی  
اول و ثانی بالف کشیده و قاف بود رسیده و دوال بی نقطه بالف کشیده لغت یونانی شربت خشکاش را  
گویند که از پوست خشکاش بچینه باشند نه از تخم آن و یا لوش باون بر وزن قباپوش نام مهنه در دانی باشد  
که در ایام و همن و عذرا در شکی دور یا روزی در بزرگی مسکری در بعضی گویند نام شخصی است که عذرا را بفرودخت

و سبب بکسر اول بروزن سبب بندری باشد از بناور بند و در ترکی سنج خون سپهر جزا گویند و سبب بروزن زیبا قماش  
 باشد از حریر الوان و کنایه از دیدار جوانان هم **دیساجی** بروزن تیماجی دیبا بافت را گویند یعنی هر چه از دیبا بافته شده باشد  
 و **دیساوین** بفتح اول و وال دیگر بروزن شرم الکن نام فرشته است و یکی از نامهای الهی هم هست و نام روز نیست  
 و سیم باشد از سمرماه شمسی درین روز از دیماه مغان جشن سازند و عید کنند و نیک است درین روز دعا کردن  
 بجهت دفع شر شیاطین و از حق تعالی فرزند در خواستن **دیساور** بفتح اول و ذال نقطه دار بروزن سوداگر نام  
 روز هشتم است از بهر ماه شمسی درین روز از ماه دی که دیماه باشد فارسیان عید کنند و جشن سازند بنا بر قاعده کلیه  
 که میان ایشان معمول است و نام ملی است که امور و مصالح این روز بدو متعلق دارد و نیک است درین روز صدقه دادن  
 از بهر تندرستی خود و فرزندان و دعا کردن **دیسال** بروزن تیمال نام شخصی است و دیسال بود که قصبه است ملک  
 پنجاب او بنا کرد و **دیساوید** بروزن خویشاوند لقب طهرت دیوبند است و معنی آن تمام صلاح باشد **دیساه**  
 بروزن پیراه نوعی از قماشش کران مایه است **دیسای پخته** در پخته **دیسایر** گویند که تار و پودش همگی خام باشد  
 و **دیسار** بکسر اول و وال بجد بالف کشیده بروزن پیشکار درختی است که آنرا شجره الله و شجره القن خوانند و آن صنوبر  
 هندی است و آنرا دیوار نیز گویند چه در فارسی بای بجد و او بهم تبدیل می یابند **دیسدین** بفتح اول بروزن سر  
 زین نامی است از اسامی الهی و نام فرشته هم هست و نام روز نیست و سیم باشد از بهر ماه شمسی درین روز از دیماه  
 مغان عید کنند و جشن سازند نیک است درین روز دعا کردن و از خدا فرزند خواستن و بعضی گویند نام روز نیست  
 پنجم است از بهر ماه شمسی اللداعلم **دیسرجاس** بازی بی نقطه و چشم بالف کشیده و سبب مملد و حرکت مجبول  
 طبعت یونانی نوعی از مرغی است باشد **دیس مبر** بفتح اول و کسر سیم و سکون ذو رای قرشت نامی است از نامهای  
 الهی و نام فرشته است و نام روز پانزدهم بود از بهر ماه شمسی و مغان این روز از ماه دی مبارک دانند و جشن کنند و عید  
 سازند و صورتی از گل یا از خمیر نان بسازند و در راه گذارند و تقسیم کنند چنانکه ملوک و سلاطین را میکنند و بعد از  
 بسوزانند و قطام فریدون درین روز بوده یعنی درین روز از شیراز سنده و درین روز بر کاوشنه و زردشت درین  
 روز از ایران بیرون رفت گویند در شب این روز هر که سوکس دو کند تمام سال بفرغت گذراند و از محظی دور  
 این باشد و هر که با عداد این روز سبب بخورد و نرسد سوید تمام سال بی آزار باشد و راحت بگذراند و درین روز نیک است

صدقه و اون و نزد ملک و بزرگان رفتن و پیر با طهارت های هنوز محقق و سیاه است که نوعی از قماش ابریشمی که  
 بها باشد و معرب آن دین است و پیر سر وی بانامی نقطه دار و سین و رای بی نقطه بر وزن جیفه و نوی  
 نام کج دیده است که کج سیم از کجهای حسود بر دیز باشد و پیکور بفتح اول و ضم جیم بر وزن طیفور شبی را گویند  
 که بغایت سیاه و تاریک باشد و پیدای بفتح اول بر وزن شیدا یعنی ناپیدا کم شده باشد و پیدار بر وزن  
 و پوار ترجمه رویت است و بعضی رخ دروی و چهره باشد و بعضی رخ نمودن و دیدن هم هست و چشم را نیز گویند که بجز  
 عین خوانند و بیابای و قوتت با صره را نیز گفته اند و بعضی پیدا و پیدار هم هست و دید بان بابای اجد بر وزن رسان  
 شخصی را گویند که بر جای بلند مانند سکه و بالای تیر کشی نشیند و هر چه از دور بیند خبر دهد و اورا بحرایی زمین خوانند  
 و دیده با اول شبانی رسیده و فتح ثالث چشم را گویند و بعضی مروکت چشم را گفته اند و بعضی مری و مشاهده شده باشد و در چشم بلند  
 و کوه بلند را نیز گویند که دیده بانان بر بالای آن نشسته نگاه کنند و ماضی دیدن هم هست یعنی پیش ازین دیده بود و بعضی دید بان  
 هم آمده است و دیده بان بر وزن بی زبان همان دید بان است که بحرایی زمین خوانند و دیده بانان عالم  
 کنایه از بهفت کواکب است که زحل و مشتری و مریخ و اقرب و زهره و عطارد و ماه باشد و دیده بان فلکات  
 کنایه از کواکب زحل است که در فلکات بستم میباشد و دیده بان که بود و حصار کنایه از زحل است و هر یک از کواکب  
 سیئه سیاره را نیز گویند و دیده بر داشتن کنایه از منتظر بودن و انتظار کشیدن باشد و دیده سپت  
 بضم های فارسی اشاره بنقد سفلی است که سوراخ معتد باشد و دیده دار بر وزن کیسه دار یعنی دیده بان است  
 و او شخصی باشد که بر جای بلندی نشیند و آنچه از دور بیند خبر دهد و کافوری کنایه از نابینا باشد و دیده کا و  
 کلی است که آنرا کاف چشم گویند و نوعی از سوراخ و جامه باشد که در روز خنک پوشند و نام نوعی از انکوره هم هست و ستاره و بر  
 را نیز گویند و او یکی از منازل شمس است و بحرایی عین الثور خوانند و دیده کاه با کاف فارسی بر وزن نیمه راه جا  
 نشستن دیده بان باشد و دیده کنان بضم کاف و نون بالف کشیده و بزون دیگر زده کنایه از نگاه کردن و مائل  
 نمودن در کاری باشد و دیده که بفتح کاف فارسی بر وزن نیمه راه مختلف دیده کاه است که جای نشستن دیده بان  
 باشد و دیده و در شدن کنایه از رسیدن چیزی باشد چنانکه هست و نظر انداختن چنانکه باید و پیر بفتح اول بر وزن  
 غیر معبد و پیدان را گویند و بکسر اول یعنی دور است که نفیض نزدیک باشد و مدت ستادیر را نیز گفته اند که در برابر زود

باشد ویرباز با بای ایچد بر وزن پیشواز یعنی دراز است که در مقابل کوتاه باشد و درازی بدان مدت را نیز گویند  
 ویرتک بفتح اول و تاء می و شت و سکون نون و کاف فارسی کنایه از دنیا است که عالم سفلی باشد  
 ویرز سوز بفتح اول و کسر پر و درای بی نقطه یعنی ویرتک است که کنایه از دنیا و عالم سفلی باشد ویرزی  
 بکسر اول و زای هوز یعنی بسیار بماند و زندگانی کن و نام روز بیت و عظم است از ماههای مکی ویرسچی  
 کنایه از دنیا است زیرا که آن مانند سنج که خانه خلقی است بقا و ثبات ندارد ویر شدن بکسر اول کنایه  
 از مردن و فوت شدن باشد و کنایه از دور شدن هم هست ویر مکافات کنایه از دنیا و عالم سفلی باشد  
 ویریتا کنایه از فلک است ویرند بر وزن ربوند یعنی ویر باز است که دراز مدت دراز و درازی زمان  
 باشد و یعنی هر روز زمان که دنیا و مقدار حرکت فلک اعظم باشد هم آمده است و تعویذ و پانزده بند را نیز گویند  
 ویرنخ بر وزن گیرنده یعنی ویرند است که مدت دراز زمان عالم باشد ویر بکسر اول و سکون ثانی مجهول دراز  
 نقطه دار رنگ طون را گویند عموما چنانکه اسب سیاه خسرو پر ویز را شبید نیز میگویند یعنی شربت و رنگ سیاه را گویند  
 خصوصاً در رنگ فاکتری بسیار مایل را نیز گفته اند که مخصوص اسب و استر و خسرو بعضی از حیوانات دیگر که از کاکل تا دمش  
 خطی سیاه کشیده شده باشد و بعضی حصار و قلعه هم آمده است و نوعی از دیکت و پاتیل مسین باشد و نوعی از شیان  
 هست که در چشم رد کشیده کنند و چسبند ویره و غزال و پرویز را نیز گویند ویرندان بر وزن بی دندان سه پایه  
 آهنی باشد که دیکت سینه را بر بالای آن گذارند و طعام برند ویره بر وزن ریزه یعنی ویر است که رنگ و لون  
 سیاه و قلعه و حصار باشد و اسب و استر و خسرو را نیز گویند که از کاکل تا دمش خط سیاهی کشیده شده باشد و الا  
 و چار وایی که رنگ آن بسیار مایل بود ویرس باثانی مجهول بر وزن کیس برتا و مانند و شبید و نظیر باشد  
 و نهندی یعنی روز است که بجز بی یوم خوانند و ملک و ولایت را نیز گویند و لیسقورید و کس بکسر اول و ضم  
 قاف و سکون ثانی و ثالث و خامس که واد باشد و رای بی نقطه تجانی رسیده و وال ایچد بود کشیده  
 و بسین و بیکر زده نام حکمی است از حکمای یونان گویند نباتت رستی را بسیار خوب شناختی ویرس نام بانوان  
 بالهف کشیده بر وزن بچ سواد نام کنایه است از تصانیف ثر وک در اثبات مذبح و دش ویرس  
 بر وزن کیسه یعنی شخص باشد ویرس باثانی مجهول بر وزن ریش یعنی دزد و دیش باشد و امر بدانک بنم است

یعنی چش و یف برش با فاء رومی بی نقطه بروزن قبل چش نام نومی است از موسیقی و یف و جاس  
 کبر اول و سکون ثانی و ضم ثالث و رومی بی نقطه با و ر سیده و جیم بالف کشید و بسین مملز زوه بلغت یونانی نو  
 از ر قشیاست و آن معدنی و غیر معدنی میباشد و سخت کلی باشد بسیار سخت و صلب مانند سنگ و آنرا از جزیره قبر  
 اندرون جایی بر می آورند و عیسر معدنی را از ر س و نقره و طلا می گیرند و آن چنان است که چون طلا و نقره و مس را  
 بگذرانند قدری آب بر آن ریزند و از پخته بر آورند ثقلی که در پخته مانده باشد ر قشیاست و آنرا د یف و جاس بخود الف  
 نیز گفته اند چون آنرا سحی کنند و بر روی غلیظ افشانند رقیق در نرم گرداند و یک کبر اول و سکون ثانی معروض  
 و کاف فارسی معنی دی باشد که روز گذشته است و بعربی خردس را گویند و با تختانی مجهول نظریکه در آن چهر  
 پزند و توپ بزرگ را نیز گویند که بدان کلاه بر قلعه اندازند و یک اقرار اقرار دیک را گویند یعنی آنچه در دیک  
 طعام ریزند از نخود و کشمش و بادام و فلفل و دارچینی و قریفل و زیره و مانند آن و بعربی تابل خوانند و جمع آن تابل است  
 و دیک بزرگ را نیز گفته اند و یک اوزار با داد بروزن و معنی دیک اوزار است که نخود و بادام و کشمش و دارچینی  
 گرم و دیک بزرگ باشد و یک پایه معنی دیکان است پایه آهنین باشد و یک بر دیک  
 کبر اول و سکون کاف آخر بروزن پنج برج مرکب موش ساخته را گویند و آنرا از زرنج مصعد سازند و از جمله سمیات  
 است و بفتح اول نیز گفته اند و یکان سرد و بفتح سین و سکون را و اول بی نقطه کنایه از مردم بحسبیل و  
 باشد و بی بروزن قبل معنی نقطه است که طرف خط باشد چه تعریف نقطه بظرف خط کرده اند و اول را نیز گویند  
 که بعربی قلب خوانند و محوطه را نیز گفته اند که شبها که سفندان و کادان و دیگر چار پایان در آنجا باشند و بی با اول  
 تختانی مجهول رسیده و فتح لام و سکون میم نام شحری است از کیلان و موی مردم آنجا پیچیده و مجد میباشد  
 و بیشتر حرث ایشان تبریز می کشند و زوین است که نیره کوچک باشد و در عربی سخنی و محنت روزگار و زمانه را گویند  
 و جایش را نیز گفته اند که مردمان و مورچگان در آنجا جمع شوند و یلمان بر وزن بیزبان معنی دیلم است که شحری باشد  
 از کیلان و یلمک با اول ثانی مجهول کشیده و سکون ثالث و میم مفتوح بکاف زده جانوری است  
 شده بعلبوت و احاب او مملکت میباشد و او را بعربی ریتا خوانند و فتح ثالث بصغیر دیلم است و میم  
 سکون ثانی بروزن جیم روی و رخساره باشد و بعربی خد گویند و نوعی از پسر هم هست که بتاری اویم خوانند

و بخت ثانی در عین حبس دیده است که باران سخت باشد و میماس بر وزن ریواس ترجمه توضیح باشد که از واضح شدن و ظاهر کردن  
است و میما طی باغی حطی بر وزن میقاتی بخار سوخته را گویند که از برق بهم میرسد و بر جانا میخورد سوخته آن سیاه  
منقبه گرداند و بعضی گویند و میما طی نوعی از سنگ است که در دریا پیدا شد و میماوند بفتح واو و سکون نون و وال نام کوه  
دماوند است و غیر بر وزن دیگر یعنی دیم است که رخساره باشد و بعضی خد گویند و میموند بر وزن دل سپند محقق و میما  
وند است که نام کوه دماوند باشد و میمه بکسر اول بر وزن نیمه روی در رخساره باشد و بفتح اول یعنی روشنی و ضیاء  
و غله را نیز گویند که باب باران حاصل میشود و معنی باران و شبشم هم آمده است و بعضی گویند معنی باران غنی است و میما و  
بایای حطی بر وزن دیوزاد که در لغت را گویند و آن است که امثال فانیه خنجره را در نظر نیارد و بر بذل آن قادر باشد  
و همین بکسر اول و ثانی مجهول بر وزن سپین چلک بازیرا گویند و آن دو چوب است یکی بمقدار سه و چوب دیگر  
بقدار یک قبضه و پر و سر چوب کوچک تیز میباشد و اکثر طفلان بدان بازی کنند و بفتح اول هم بجز آمده است  
و آنرا در همین چوب هم میگویند وین بکسر اول بر وزن سین نام فرشته است که بجا عظمت قلم ماسور است و  
نام روز بیت و چهارم بود از ماههای شمسی نیک است درین روز فرزند بکنکب فرستادن و نکاح کردن و در عروسی  
معنی راه وردش و کیش و عادت و فرمان برداری دشان و شوکت و مرتبه و مالک و پادشاه باشد و بفتح اول هم  
در عین مرض دوام را گویند و دنیا بر وزن دنیا نام خواهر یوسف علیه السلام است و بمعنی داور و داوری و قوی  
نوشتن هم آمده است و دنیا بر وزن بیارزر کسب را گویند و تمام معنی متمم هم است همچو تمام پنجاه تا بنود  
که چهل باشد و پرنده بزرگی است چه باز بسیار بزرگ را با و نسبت دهند و باز دنیا را گویند بعضی گویند دنیا نوعی  
از باز است و آن بسیار اصیل و کیاب می باشد و برخلاف بازهای دیگر بر دور مردمک چشم او تخریر سیاهی است  
و عایت تراکت و تخم کثوت را بر بانی دنیا را گویند و دنیا را شمر و دنیا شمر صرف را گویند و دنیا روی  
بازای بی نقطه بود کشیده و فتح یای حطی بر بانی کیاب است دوا می و برکت آن بگرفس ماند و آنرا بشیرازی است  
خوانند و نیاری بر وزن بیماری جنسی از بنامه بر شیشی نوعی از شراب اعلی باشد وین پر و بکسر  
بای فارسی و زای فارسی بود کشیده و پنهان و نام روز پانزدهم است از بهرام مکی و بضم زانی فارسی  
آمده است وین پره بضم باورای فارسی و سکون تا محقق دین پژوه است که نام روز پانزدهم باشد



از پیراه علی وینساخوس بجز اول و ثالث و سیم بی نقطه بالف کشیده و فای بود رسیده و بسین بی نقطه  
زده بلغت یونانی نوعی از خار باشد و برکت آن به برکت کاهومی ماند و آنرا بیشتر از می طوسکت خوانند و چون از هم بسکت  
که همای کو پکت از میان ساق و برکت آن بر آید و آنرا بتاریج حس الکلب گویند و مسطالراعی همان است اگر کل و شکوفه  
آنرا بگویند و بر شیر کوه سفید مانند در حال به بند و بر موضعیکه خواهند به برند ضما و کنند بی حس که رواند و یو با اول  
ثانی مجهول رسیده و بود زده معروف است و آن نوعی از شیاطین باشد و گمراه و کج اندیش و کج طبع را نیز گویند  
و کنایه از مردم پهلوان و دلیر و شجاع باشد و نوعی از هاشم پشمینه است بسیار درشت که در روزهای جنات پوشند  
و کنایه از اسپ هم هست که بفرنی فرس خوانند و کنایه از مهر و غضب هم نوشته اند و یوار خانه روزن شدن  
کنایه از خراب شدن خانه باشد و یوار کر دیوار ساز و کل کار و بنا را گویند و یوار کوتاه دیدن کنایه از  
عاجز و زبون دیدن باشد و یوا سست بجز همزه و بای فارسی و سکون و وسین و فوقانی دواپی است که آنرا  
اند قوقو گویند و بر کلف و بهن مالند نافع باشد و اگر طفلی ویر بجزکت آید چون برو مالند زود حرکت کند و یوال  
بالام بروزن و معنی دیوار است چه در فارسی با اولام بسم تبدیل میانند و یوانه رو بفتح رای قرشت شخصی را گویند  
که مانند دیوانها سلوک کند و براه رود و یوپا باثانی مجهول و بای فارسی بالف کشیده و عکسوت را گویند و نام  
کیا پی هم هست که آنرا انده قوه حسد قوی خوانند و یوپای نیز گفته اند با صافه تخمائی احسن و یوپا و باثانی  
مجهول و بای بجز بروزن و یوزاد یعنی کرد با و است و با و تندی را نیز گویند که هوارا تارایت سازد و چون و دیوانگی را  
نیز گفته اند و یوسند باثانی مجهول و بای بجز بروزن ریشخند نام روز شانس و هم باشد از پیراه علی و بعب  
قارن برادر زاده جمشید هم هست چه او را قارن و یونندی گفته اند و طهر رث و جمشید را هم مسکی گویند و نام دارویی هم هست  
و یوجامه باثانی مجهول نوعی از جامه پوستین باشد که آنرا دارونه می پوشند تا شهبای آن بر بالا آید و پیراهان  
بند کنند و شهبای بیکار گبات روند و بعضی گویند جامه باشد از پلاس کشنده که در روزهای جنات پوشند و پوست شیر  
پلنگ را نیز گویند که بهادران و پهلوانان در روز محرم بر دوش اندازند و یوجان باثانی مجهول و جیم بروزن را  
مردم پیر و سگ نخورده باشد و شیطان صفت و بد نفس را نیز گویند و کنایه از سخت جان و بیرحم و دلاور هم هست  
و یو چه باثانی مجهول و فتح جیم فارسی جانوری است مانند مورچه و در زمین مناک می باشد پشمینه و نمونین را

تپاه سازد و ضایع کند و بحر بی ارضه گویند و زلزل را نیز گفته اند و آن گرمی باشد سیاه رنگت چون بر اعضا پاشند خون  
فاسد را بجلد اگر زلزل را خشک کرده در شیشه که خایه بخورد کند پر شیشه که در آنجا باشد بسکند و کیا بی هم است که آنرا زد و ک خوانند  
بفتح زای نقطه دار و چونی که بدان اندام خارند و یو خار باغی نقطه دار بر وزن پیش کار درختی است بر خار و آب سفید  
خار و خج گویند و بحر بی عوج خوانند و یو وار باثانی مجهول بر وزن بیل از نوعی از درخت سرو باشد و صنوبر هندی را نیز  
گویند و بحر بی شجره الجن خوانند و در اختیار است شجره الله نوشته اند و بعضی گویند درختی است مانند درخت کاج و شیره دار  
که علاج لقوه مسکند و مردم دیوانه و مصرع را نیز گفته اند و یو وارو باضانه و او در حشر همان دیوار است که در  
کاج مانند باشد و شیره آن علاج استرخای اعضا کند و یو ول باثانی مجهول بر وزن شیر دل مردم شجاع و دلیر و دلاور باشد  
و مردم سیاه دل و تیره دل و سخت دل و پی رحم را نیز گفته اند و یو ولت باثانی مجهول بر وزن و سخی تیز دل  
باشد و تیز دولت شخصی را گویند که دولت او باقی نبوده و زود زوال پذیرد و بر طرف کرده و بجز ثالث کنایه از دشمن دولت  
و مذبر و زود زوال باشد و یو وید کنایه از دیوانه و مجنون باشد و یو وین یعنی دیوید است که کنایه از دیوانه و  
مجنون باشد و یو وین بجز ثالث کنایه از شیطان لعین است و یو بر وزن زیور صاحب خانه و سزای با  
گویند و هندی برادر کوچک شوهر باشد و یو خوش بر وزن قبل بخش یعنی دلف خوش است که گفته باشند خوش  
و یو زای با زای بنور بر وزن قبل پای کنایه از مردم غصه ناک و غضب آلود باشد و یو سار با سپین بی نقطه بر  
پیشکار یعنی دیو مانند است چه بهار یعنی شیشه و نظیر مانند باشد و کنایه از مردم بد خویش است و رو هم است و شخصی را نیز گویند  
که از اعمال ناشایسته سرزند و شخصی که دیو جامه پوشیده باشد و آن جامه است درشت و خشن که در روز و ماهی جنگ  
پوشند و تیر شبنام جهت شکار کردن گبک و بر کنند و یو سپست یعنی دیو سپست است که آنرا چند قوی  
خوانند کلف و بهیون را ضامدان نافع است و یو سیلت بجز رایج و سلون بای ایجد و لام مفتوح بقوا  
زده کیا بی است که آنرا بحر بی قذراف گویند و با بای فارسی هم بنظر آمده است و یو سپید باثانی مجهول  
و کسر ثالث معروف است و او پهلو ای بود مانند رانی که در ستم زل اورا کت و یو سوار کنایه از اسپ  
سوار باشد و یو غول باغین نقطه دار و او رسیده و بلام زده که بی باشد که در کردن و کلو و اعضا ای اد  
هم می رسد و در و نمیکند و آنرا بحر بی سلع گویند و غول بیابان را نیز گفته اند و یو غولی باغیانی در حشر هندی

غول است که سینه باشد و پوک باثانی مجهول و فتح ثالث بروزن زیرک جانوری است که چوب عمارت  
 پشمینه و پنجه در زمین افتد بخورد و ضایع کند و بعرلی ارضه خوانند و زلورا هم گفته اند و آن گرمی باشد سیاه رنگ که خون  
 ناسد از بدن آدمی بکشد و معتقد بودیم است و بضم ثالث تیر بظرا آید است و یوکلوخ بضم کاف و لام بود  
 کشیده و بیجم فارسی زده طفل مصروع و کوه کت جن گرفته را گویند و یوکلوخ کوهنهای بزرگ را گویند که در وقت  
 شیار کردن از زمین برخیزد و بر اطراف ریزد و یوکسدم بروزن دیومردم نوعی کهنسدم است که پر درون  
 در مایت غلاف میباشد و بعضی خوشه بزرگت پی داند را گویند و یوکیر باثانی مجهول بروزن شیر کبر کسی را گویند که او را  
 جن گرفته باشد و یا کسیکه دیورا بگیرد و نام شهری است در مکت و کن درین زمان بدولت آباد شهرت دارد  
 و یوکیری نوعی از قماش باشد که در یوکیری بافتند که آن دولت آباد است و یولاح بالام پالغ کشید  
 و بجای نقطه دارد و جای و مقام دیورا گویند چه لاج یعنی مکان است همچون سنگ لاج و در و لاج و کله لاج بجز این  
 جای دیگر نیامده است و صحرای غارستانی را نیز گویند که از آبادانی دور باشد و جایگاه حشراب و خواب و چراگاه  
 دور را نیز گفته اند و سیر را هم میگویند و یومردم در اصطلاح بمعنی جن و مردم مضرب و مغتن باشد  
 و نوعی از حیوان هم هست که بعرلی شناس گویند و یوملشک بفتح میم و شین نقطه دارد و سکون  
 و کاف فارسی بمعنی کاه و مشک است و نوعی از جنوب باشد که چون پوست آنرا بکند بعد سس مقرر ماند  
 و یونند بروزن ریوند نام دارویی است و یوه بروزن میوه گرم پدید آید و یوهفت  
 کنایه از قالم سبزه است و یوهفت سر کن یاد شب است که بعرلی لیل خوانند باعتبار اینکه هفت است  
 هم میشود و گفته اند باعتبار هفت اعظم هفت طبقه و مهول با اول باثانی مجهول رسیده و  
 نامی بود کشیده و با نام زده یعنی استر و مهول است که تاج مرصع باشد و بیجم بجز تاج بروزن تقیم تاجی که  
 مخصوص پادشاهان است و بمعنی تخت و چار بالش و چتر هم گفته اند و بعضی گویند و بیجم افسری بوده که آزاد کردیم  
 بخت یمن و تبرک بر بالای سر پادشاهان می آویخته اند و کلاه مرصع را نیز گویند

انجام در حروف ذال نقطه دار با حروف تهج مشتمل بر سیزده بعث

ذاقو بد اس بکسر قاف و نون باور سیده و کسر بای اجد و دال بی نقطه بالف کشیده و بسین ممل زده یعنی پشت  
 یونانی یعنی مانند غار و آن دارویی است و کونیند نوعی از مار زبون است و برکت آن همین میباشد واتی بروان  
 ساقی بیونانی در حنت غار را کونیند و آن درختی است که برکش از برکت بید و از تر و از برکت مورد بزرگتر و نرم تر و  
 تر میباشد و میوه آن از فندق کوچکتر و از تخم بزرگتر است استعمال خوبی را نافع بود و یک نوع از آنرا واتی الا سکنه  
 خوانند و بیل بکسر اول و سکون بای اجد و لام پوست لاک پشت هندی باشد و بعضی گویند پوست لاک پشت در  
 است خاکستر آن با سفید تخم مرغ سفید شقان را نافع است درخشش بروزن و معنی درخشش است که برق و تابیدن  
 در روشنی باشد فرج بروزن سرح کنار و گوشه کشت در زراعت را کونیند و در عربی بمعنی کز باشد و آن چوبی  
 که چیزه بدان پیانند دریس با سین بی نقطه بروزن حریص بلغت اندلس تهورا کونیند و آن پرند است مانند  
 گبکت لیکن از گبکت بزرگتر است و فکر با کاف بروزن کفر تخم کرفس گوپی است و آنرا بیونانی نظر اسالیون  
 خوانند و کفر بیخ اول و کاف و سکون رای درشت بلغت زنده و پازند بمعنی نریا شده که در مقابل ماده است و بر چ  
 نیز همین معنی دارد و نوعی از خود الصلیب هم هست و آن نر و ماده میباشد و بعضی در دال تخم خوانند و آن گیاهی است  
 و دایمی ذکران مرثوما بکسر نون روز نیم نوز ماه باشد و ذکران بمعنی یاد کردن و مرثوما نام دانشمندی بوده است  
 بلغت سریانی و آن چنان است که چند سوید بوده اند که هر یک از چند روز از روزهای دیگر افضل میدانند و مردمان  
 در عبادتگاههای خود روزهای که منسوب بر یک از ایشان بوده ایشان را یاد میکنند و آنرا تا نوبت بزرگان  
 دیگری برسد و هر مولودی که در آن ایام متولد می شده بنام آن سوید میگردد و در آن روزها جشن می  
 نموده اند و مرتبه ذکران از مرتبه عبد فرتر است و ذوران با او و اوقات و حرکت مجهول طعا  
 است که آنرا از آرزو کسندم بزند ووش بروزن هوشمند خود بد خلق را کونیند و یا بنطس کبر  
 اول و تخمائی بالف کشیده و نون جهمائی رسیده و ضم می حلی و سکون سین بی نقطه بیونانی کوفتی است که آنرا  
 بهر بی سلس البول کونیند ذی شونس با اول به تخمائی رسیده و ضم فاونون باور کشیده و بسین  
 بی نقطه زده نام مردی بوده را شکر در خدمت فلکراط شاه

گفتار دهم از کتاب برهان قاطع در حرف رای بی نقطه با حروف تهجی معنی بر بسیت و ست بیان

### و محتوی بر پانصد و شصت و دو سه لغت و کنایت

### بیان اول در رای بی نقطه بالف مشتمل بر یکصد و نه لغت و کنایت

را بوی بابی اجد بود کشفیده نام کلی هست از کلماتی بهاری را تیلاج بکسر و قانی و تخانی بالف کشیده و لون <sup>مفوح</sup> بچیز زده معنی را تیلاج است که صمغ درخت صنوبر باشد و آن سه نوع است یکی روان که منعقد نشود و نوع دیگر صلب و بسته باشد نوع سیم صلب است لیکن آنرا با تشن پخته باشند و این نوع را قلفونیا گویند و بیشتر از زنگباری خوانند را تیلاج با نون قانی به تخانی کشیده و لون مستوح بچیز زده معنی را تیلاج است که صمغ درخت صنوبر باشد گویند زومی است راجح بسکون قانی بی نقطه نام نوابی است از موسیقی در عربی یکی از نامهای شراب است راجح بر وزن شام عم و اندوه بسیار را گویند را و بر وزن شاد گرم و جوانمرد صاحب همت و سخاوت را گویند و معنی شجاع و دلور هم هست و حکیم و دانشمند را نیز گفته اند و معنی سخن کوی و سخن گزار و قصه خوان هم آمده است را و بوی بابی اجد بر وزن ماه روی خوب عود را گویند را و سشس بفتح میم و کسر لوان و سکون شین قرشت که بزم طبع و سخاوت است را گویند را از بر وزن قار و پوشیده و پنهان و منفعت و اسرار دل باشد و رنگ لوان را نیز گویند و امر برکت کردن هم هست یعنی رنگ کن و غار است را نیز گفته اند و آن جالور است معروف و معنی زنبور کسرخ و بزرگ هم آمده است و بنا و کل کار را نیز گویند و بعضی طیان خوانند و بعضی گفته اند راز در عربی کلاستر و بزرگ بنایان باشد و بعضی گویند رازی معرب راز است چنانچه رازی معرب بازو نام قریب است نزدیک بنبر و از نام پادشاه پزاده هم بوده است گویند او را برادری بود که رازی نام داشت هر دو با اتفاق شهری بنا کردند چون با تمام رسید میان هر دو در سهمیه آن مناقشه شد چه کسی کدام <sup>سند</sup> بخواند که مستحق بنام خود کند بزرگان ایران بجهت رفع مناقشه شهر را بنام کردند و مردم شهر را بنام راز چنانچه حالاندر شهر رازی میخوانند و اهل شهر رازی میگویند راز بسکون رازی فارس قبیله و توده و حسن من غله پاک نکرده را گویند راز بان بر وزن بادبان معنی صاحب راز باشد و کسی را نیز گویند که سخن را با باب حاجت را بعضی سلاطین <sup>سند</sup> راز و ایل است کنایه از رطل است و برودنی بود که در جو همسب است و آن باعث بر آمدن و نموی بنا است میشود و عکس را نیز گویند که در آب افتد و مطلق رستنی و بر شدنی و رویتنی را نیز گفته اند رازی بر وزن <sup>سند</sup>

نوعی از آنکو راست که دانه های آن کوچک میباشد و بعضی گویند تخم کمان است و از آن روغن گیرند و بعضی دیگر گویند سوسن سفید است  
و دیگری میگویند رازی رزنی سفید است رازنهان خاک کنایه از نباتات است که بتدریج از خاک برمی آید رازو  
بروزن تازه یعنی راز است که پوشیده و پنهان و اسرار نهفته دل باشد راز یام با میم بروزن و معنی بادبان است که رازبان  
باشد و مغرب آن راز یاج است از آدم علیه السلام غسل کرده اند که بر کس از اهل حمل یعنی روزیکه آفتاب برج حمل می آید هر روز  
یک درم رازبان با یکدرم دیگر قند سفوف سازد و مداومت کند تا روزیکه آفتاب برج سرطان آید درین سه ماه قطعاً مریض  
نشود و آن بوستانی و صحرا سی و شامی میباشد و رازبان شامی انیسون است و بعضی گویند انیسون رازبان رومی است و بعضی  
دیگر گویند هر دو یکی است و انیسون است راس بروزن طاس بلغت رند و پازند راه و جاده را گویند که بعضی طریق و  
صراط خوانند راست بروزن ماست نقیض کج و ضد دروغ باشد و نام مقامی است از موسیقی و بعضی تمام و مسا و ششم  
آمده است راستا بروزن پارسا یعنی راست باشد که نقیض کج است و راه را نیز گویند که بعضی صراط خوانند  
راستما و بسکون سین بروزن با مداد و طیفه و راتب را گویند راست بو و بابای ابجد بو او رسیده و بدال  
فی لفظه زده موجود حقیقی را گویند که ذات باری تعالی باشد جل جلاله راست خانه کنایه از شخصی است که با همسر  
از قرار راستی و درستی و امانت و دیانت معاش کند راست خدیو اشاره باری تعالی است و عثمان راست روشن  
بفتح راوشین قرشت و سکون و او و لون و زیر بر سر ام کور بود و ظلم بسیار میکرد بهرام از قضیه شبان و سگت نما  
تنبه شده او را سیاست بلوغ فرمود راست ساز با سین فی لفظه بروزن ماست باز نوعی از فزون سازند  
و صفی ارضیات سازهای ذوالاوتار است راسته بروزن خاشته آنکه همه کارها را بدست راست کند و راه  
راست هموار را نیز گویند راستین بروزن استین یعنی حقیقی و واقعی باشد راستینه بروزن ماسینه یعنی راستین  
باشد که حقیقی است راست بضم ثالت و سکون خای لفظه دار و تالی قرشت مس سوخته باشد و آنرا روی سوخته  
نیز گویند و مغرب آن رود سنج است بهترین آن مصری باشد و طبیعت آن گرم است و سیم راسن بروزن  
و اسن نام درخت پیل کوش است و آن دارویی باشد نافع جمیع آبلها و درودها خصوصاً در دماغی که از رطوبت  
و سردی بود و کزندی جالوز آنرا سود دارد و آنرا قسط شامی و درنجبیل شامی نیز گویند و غوسا همان است برج آنرا  
اصل الراسن و تخم آنرا حب الراسن خوانند و بعضی گویند نباتی است که بوی آن بوی سیبری ماند و بعضی دیگر گویند

علفی است که آنرا بر تکیه قچی گویند و با ناست خوردند راسو بر وزن نازو جانوری است که آنرا موشش خرمیا گویند و لبر  
 این عوس خوانند اگر درون ویرا پر از کشیز کنند و خشک سارند خوردن قدری از آن گزندگی جانوران زهر دار را نافع باشد  
 گویند اگر کعب آنرا بوقتی که زنده باشد بیرون آورند و بر پای راست زن بندند و با و جماع کنند آبتن گردد و گویند طحالی  
 که زهر داشته باشد همین که ببیند موهای خود را ناست کند و بفریاد آید اگر خون او را بر معاصر و چهار بر طلا کنند نافع باشد  
 زایش بر وزن ماش توده و انبار غله پاک شد و از گاه بر آورده را گویند راطینی بکسر طای حطی وزن و سکون  
 بر دو تخمائی بلغت یونانی مطلق صمغ را گویند خواه مصطکی و خواه کسند و خواه کثیرا مانند آن راعیست همین  
 فی نقطه بر وزن قاسیل نام زنجاری مشهور است راع بر وزن باغ بر عوار و صحرا باشد و امن گویند یا نیز گویند  
 که بجانب صحرا باشد راف بر وزن کاف بز یا زست و لبرنی سبانه خوانند گویند پوست جود است  
 رافونده بر وزن با بونه پودند را گویند و باین معنی بجای فاقاف و بجای نون تالی قرشت هم منظر آمده است که در  
 باشد راف بر وزن نافه کیده بی است مانند سر برادر پار و آنرا بر بیان کرده بکارند بنامیت که زنده باشد و باین معنی  
 نقطه دار هم آمده است و بعضی گویند انجدان است که صمغ آن طبیعت باشد و بعضی دیگر گویند صمغ درخت انجدان است  
 راکت بر وزن خاک قوج و گویند حسنی را گویند و بعضی کاسه آنرا بجزی هم آمده است و در سوره سوزن را نیز گفته  
 و بلغت رند و پارتد راه باشد که لبرنی عراط و طرب خوانند راکاره با کاف بر وزن آورده زن فاحشه و بدکاره  
 گویند راهم بر وزن کام بغیض و حس است که الفت گرفته و آموخته و فرمان بر مدار باشد و نام روز عیبت و حکم است  
 از ماههای شمسی و نام فرشته است که موکل روز رام و مصالح امور مردم است در آن روز آرام و عاقبت دارین  
 را نیز گویند یعنی روان و روزه باشد و نام شخصی که واضح ساز چنگت بوده و خوش و شاد و خرم را نیز گفته اند و نام  
 دره است در خاک بندستان و نام عاشق دین هم است و چون او بسیار عیاش و شاد کام و پیوسته خوش  
 و خوش طبع بود او را بدین جهت رام می گفتند و بر این شهرت دارد و قضا ایشان منظوم و مشهور است و نام پادشاه  
 سند باشد و بهندی نام خدای بزرگ است جل جلاله راهم آرد شیر نام شهرت است که آرد شیر با بکان بنا کرده بود  
 راهم بر زمین با میم و بای ایچ و زای یوز بر وزن ماه پروین نام انگشتر و نام پیروانی بوده است رامین  
 بانای قرشت بر وزن جانشین نام شخصی بوده چنگت نازد گویند ساز چنگت را او وضع کرده است راهم بفتح میم



راه نهند بر وزن ناشکند یعنی فزد و راه نزن و راه دار باشد راه جامه دران بجز ثالث نام صوتی است از  
 تصنیفات کلیسای چکی گویند این صوت را چنان نواخت که حضار مجلس همه جاها بر تن پاره پاره کردند و مدیهوش کردند  
 بنا بر آن بدین نام موسوم شد راه خاکش بجز ثالث و سکون حسن که شین نقطه دار باشد نام نوایی است  
 از موسیقی راه خاکرن باغی کسود و سکون حسن که نون باشد یعنی راه خاکش است که نام نوایی است از موسیقی  
 راه حسنروانی بجز ثالث نام نوایی است از موسیقی و بعضی گویند سرودی است سبع از جمله تصنیفات باربد  
 راه حقه کنایه اندازی است که بسیار دور و دراز و سوار باشد راه دار بر وزن خاکسار نکا بهمان و محافظ راه باشد  
 و در دو زبان نیز راه دار گفته اند راه روح نام پرده است از موسیقی و نام لحن هفتم است از سی لحن باربد و آن بر  
 روح مشهور است راه نزن بر وزن باد زن در دو قطاع الطریق باشد و مطرب و سرود کوی را نیز گویند و  
 باین معنی هم است راه شاه باشین نقطه دار بر وزن چارگاه یعنی شاه راه است که راه پهن و بزرگ و عام باشد  
 راه شبید نیز نام لحن سیزدهم است از مصنفات باربد راه غول دار بجز ثالث کنایه از دنیا و روزگار باشد  
 راه قلندر کنایه از ترک و تجرد از دنیا باشد و نام نوایی است از موسیقی راه پیکان بر وزن و معنی رایگان است  
 و رایگان چیزی را گویند که در راه بیاند و چیزی مفت که در عوض و بدنی نباید داد راه کاپکشان بجز ثالث مفید یا  
 گویند که شبها در آسمان می نماید و آنرا آسمان دره خوانند و آن صورت رایبی است که در فکات هشتم از اجرام کواکب است  
 ظهور یافته است و عبرتی مجزه گویند راه کسره بضم کاف فارسی و سکون سین بی نقطه و فوقانی مفتوح برای قرشت  
 کنایه از مرکوب است مطلقا هم از اسب و استر و شتر و گاو و امثال آنها و مرکب راه وار و سرنج کام و خوش راه را  
 نیز گویند راه کل بضم کاف فارسی و سکون لام نام نوایی است از موسیقی راه نشین کنایه از کجا و مردم بی خان  
 و مان و غریب و قاصد و کسیکه بسیار راه میرفته باشد راه نورو بفتح نون و و او و سکون نون بی نقطه کنایه از  
 مرکب و قاصد و مسافری که پیاده میرفته باشد و کجا و مردم بی خان و ما نیز گویند راه وارو بر وزن کجا واره یعنی  
 ارمنان و راه آورد باشد راه هوی بضم هاء و او و تجانی رسیده نام مقامی است از موسیقی که بر فادی مشهور است  
 رایبی بر وزن بایبی نان لواشتر گویند و راه رونده را نیز گفته اند رایبی بر وزن جای بیبی راه باشد که عربان عراط خوانند  
 سلاطین و حکام و بزرگان بپند و ستا را نیز گفته اند و در عینی معنی تدبیر و مقتضای عقل باشد رای زن بفتح زای جوز